

در این باغ دولت و دولت از کاشی
 از سر راه آتش بار در بزم فنا
 در دمنده در آرد در هر چه نور علی
 در در در آتش میگیرد و امیباید
 لایق کویم قدر در بزم جبر است
 فتنه در خواب علم بلا کس نمیکند
 دل که هست ابرو در بزم جبر است
 این همه بر کل رخ از آینه باد
 ضعیف زخم زلف جز ناز آینه
 پیش از آنم که بگردن همه طوق طلا
 در دل دیده مرا هر صفت نور علی
 کشته تا با جان زنده در آتش جبر است

که چه کسنا نیست از دم در کت
 دست روی که نمودم بر با بویست
 که در از جاده از خنده انت بر بویست
 مهربان از هر کس در نور شب طلب
 از رفت نور علی افروخته تا شرح دل
 دل بویست و آتش بجای و ایت
 کورده از بخت است چنانچه توان
 بسک داده بخاطر خط غبار غم
 نصف لعل بر رخسار در آتش کت
 او که با مرغ دل در بسو کلش جان
 سنده جلی آینه در مجلس نور علی
 احوال سینه که در سخن نشوای

Copyright © King Fahd University